

شورا

در حکومت و تقنین

قسمت پنجم

اسماعیل دارابکلایی

در قسمت گذشته نظر طرفداران نقش شورا در تعیین ولی امر مسلمین و در مقابل، نظر طرفداران منصوص بودن ولی امر تحقیق و بررسی شد. در این قسمت از مقاله نظر علما و متفکران مسلمان در باره منشأ حکومت و مبدأ مشروعیت آن و راههای انعقاد رهبری و امامت و نقش مردم در قبال رهبری و حاکمیت حاکم اسلامی تبیین می‌شود.

برای آن که بهتر به نقش شورا در امر رهبری پی ببریم ابتدا نظر علما و متفکران مسلمان درباره منشأ حکومت و مبدأ مشروعیت آن و راههای انعقاد امامت و رهبری را بیان کرده آنگاه نظر خود را ارائه می‌دهیم تا در حل مسئله شورا به نتیجه مطلوب برسیم:

*۱- برخی از صاحب نظران بر این عقیده اند که اهل حل و عقد و یا به تعبیر دیگر، خبرگان، در انتخاب رهبری می‌توانند دخالت داشته باشند. در مورد تعداد خبرگان نیز صاحب نظران دارای نقطه نظرهای متفاوتی هستند برخی اتفاق نظر تعداد زیادی از اهل عقد و حل هر منطقه را لازم می‌دانند، برخی حدّ اقل را پنج نفر، عده‌ای حدّ اقل راسه نفر و دسته‌ای حتی يك نفر را کافی می‌دانند. اینک به نقل اقوال می‌پردازیم:

در ابتدا، سخن ماوردی را نقل می کنیم که در فوق به مضمون آن اشاره شد:
 ... فَأَمَّا انْعِقَادُهَا بِاخْتِيَارِ أَهْلِ الْحَلِّ وَالْعَقْدِ فَقَدْ اختلف العلماء في عدد من تتعقد به
 الإمامة منهم على مذاهب شتى، فقالت طائفة لا تتعقد إلا بجمهور أهل العقيد والحل من
 كل بلد ليكون الرضا به عاماً والتسليم لإمامته اجماعاً... وخالف طائفة أخرى: أقل من
 تتعقد به منهم الإمامة خمسة يجتمعون على عقدها... وقال آخرون من علماء الكوفة: تتعقد
 بثلاثة يتولاهم أحدهم برضا الاثنين... وقالت طائفة أخرى: تتعقد بواحد...^۱

اما نظر ابو يعلى، چنانکه در ذیل آمده مبتنی بر این است که تنها با اتفاق نظر
 جمهور خبرگان می توان رهبری را تعیین نمود:

فَأَمَّا انْعِقَادُهَا بِاخْتِيَارِ أَهْلِ الْحَلِّ وَالْعَقْدِ فَلَا تَتَعَقَدُ إِلَّا بِجُمْهُورِ أَهْلِ الْحَلِّ
 وَالْعَقْدِ...^۲

* ۲- گروهی دیگر بر این با ورنند که از طریق نص و انتصاب عام به توسط امام
 و حاکم اسلامی پیشین نیز حکومت و حاکمیت، یکجا تثبیت می شود چرا که حاکمیت در
 اصل از آن خداوند بزرگ است به طوری که تشریح و حکم قانونگذاری تنها در دست
 اوست و او حق دارد هر کسی را که خود صلاح بداند، حاکم قرار دهد تا جایی که پیامبر
 نیز بدون اجازه و فرمان الهی، خود نمی تواند حکم و دستوری داشته باشد:
 وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضُ الْأَقْوِيلِ * لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ * ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ * فَمَا
 مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ عَنْهُ حَاجِزِينَ^۳

اگر پیامبر پاره ای سخنان را به افترا بر ما ببندد، با قدرت او را فرو می گیریم، سپس رگ دلش
 را پاره می کنیم، و هیچ يك از شما را توان آن نیست که مانع شود.

پیامبر اکرم (ص) نیز بر اساس کریمه النبی اولى بالمؤمنین من انفسهم...^۴ و نیز آیه
 أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ...^۵ از جانب خدا برای رهبری انتخاب شده است. ائمه نیز

۱- احکام السلطانیة، ما وردی، ص ۶ - ۷.
 ۲- احکام السلطانیة، ابی یعلی، ص ۲۳ و نیز رك: الفقه الاسلام وادلته، دکتر وهبة الزحیلی، ج ۶، ص ۶۷۳ والمنهاج
 ، النووی، کتاب البغاة، ص ۵۱۸.

۳- سوره حاقه (۶۹): ۴۴ - ۴۷، ترجمه آیات بر گرفته شده از ترجمه آقای عبدالمحمد آیتی است.

۴- سوره احزاب (۳۳): ۶، پیامبر (در تصمیم گیری) به مؤمنان از خودشان سزاوارتر است.

۵- سوره نساء (۴): ۵۹، از خدا اطاعت کنید و از رسول فرمان برید.

به توسط پیامبر، از ناحیه خداوند، و فقها نیز به نوبه خود از طریق ائمه (ع) منصوب شده اند و الا هیچ يك از آنان حق ولایت و حاکمیت بر مردم نخواهند داشت.

بر اساس این دیدگاه، بیعت، شورا، نظر اهل حل و عقد، رأی مردم و... هیچ نقشی در مشروع ساختن حکومت ندارند. بنابراین ولایت عامه فقها همچون امامت ائمه و نبوت پیامبران (ع) امری است تنصیصی نه انتخابی و علمای امامیه متفقا این نظر را پذیرفته اند ولی علمای عامه مسئله نص و تنصیص را به عنوان یکی از طرق مشروعیت حکومت، می شناسند و در کنار آن را ههای دیگری را نیز از قبیل بیعت مردم، بیعت اهل حل و عقد، قهر و غلبه و... ضمیمه کرده اند؛ در این باره به فرازهایی از کلمات دانشمندان اسلامی اشاره می شود. مرحوم علامه حلی می فرماید:

وَأَمَّا تَنَعُّدُ الْإِمَامَةِ بِالنَّصِّ عِنْدَنَا عَلَى مَا سَبَقَ وَلَا تَنَعُّدُ بِالْبَيْعَةِ خِلَافًا لِلْعَامَّةِ بِأَسْرِهِمْ فَإِنَّهُمْ أَثْبَتُوا إِمَامَةَ أَبِي بَكْرٍ بِالْبَيْعَةِ وَوَأَفْقُونَا عَلَى صِحَّةِ الْإِنْعِقَادِ بِالنَّصِّ لَكِنَّهُمْ جَوَّزُوا انْعِقَادَهَا بِأُمُورٍ أَحَدَهَا الْبَيْعَةُ ... الثَّانِي: اسْتِخْلَافُ الْإِمَامِ قَبْلَهُ وَعَهْدُهُ إِلَيْهِ... الثَّالِثُ: الْقَهْرُ وَالْإِسْتِيْلَاءُ...^٦

پیش ما (شیعیان) امامت به وسیله نص، ثابت می شود و بر خلاف اعتقاد تمامی اهل سنت، امامت با بیعت گرفتن از مردم ثابت نمی شود، آنان امامت ابو بکر را وسیله بیعت مردم ثابت می کنند، البته آنها با ما در مسئله نبوت امامت توسط نص موافقند ولی بدان اکتفا نکرده و برای ثبوت آن را ههای دیگری را نیز قبول دارند: یکی بیعت مردم... دومی تعیین کردن امام قبلی کسی را به امامت پس از خود... و سومی بدست آوردن آن وسیله قهر و غلبه.

و نیز در کشف المراد می فرماید:

ذَهَبَتْ الْإِمَامِيَّةُ خَاصَّةً إِلَى أَنَّ الْإِمَامَ يَجِبُ أَنْ يَكُونَ مَنْصُوصًا عَلَيْهِ وَقَالَتِ الْعَبَّاسِيَّةُ إِنَّ الطَّرِيقَ إِلَى تَعْيِينِ الْإِمَامِ النَّصُّ أَوْ الْمِيرَاثُ وَقَالَتِ الزُّيْدِيَّةُ تَعْيِينَ الْإِمَامِ أَوْ الدَّعْوَةَ إِلَى نَفْسِهِ وَقَالَ بَاقِي الْمُسْلِمِينَ: الطَّرِيقُ إِنَّمَا هُوَ النَّصُّ أَوْ اخْتِيَارُ أَهْلِ الْحَلِّ وَالْعَقْدِ...^٧

امامیه بر آنند که امامت بوسیله نص از جانب خدا و رسول او ثابت می شود و عباسی ها گفته اند: راه تعیین امام، نص و یا میراث است و زیدیه ها گفته اند: امامت به وسیله نص و یا دعوت کردن شخص،

.....

٦- تذکره الفقهاء، ج ١، ص ٤٥٣.

٧- کشف المراد، ص ٢٨٨ (المسألة الرابعة من المقصد الخامس).

مردم را به امامت خود، ثابت می‌شود و باقی مسلمانان برآند که راه تعیین امام یا نص است و یا انتخاب اهل حلّ و عقد.

محقق نراقی می‌نویسد:

وَأَمَّا غَيْرُ الرَّسُولِ وَأَوْصِيائِهِ فَلَا شَكَّ أَنَّ الْأَصْلَ عَدَمُ ثُبُوتِ وِلَايَةِ أَحَدٍ عَلَى أَحَدٍ إِلَّا مِنْ وِلَاةِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ أَوْ رَسُولِهِ أَوْ أَحَدٍ مِنْ أَوْصِيَائِهِ عَلَى أَحَدٍ فِي أَمْرٍ وَحِينَئِذٍ فَيَكُونُ هُوَ وَلِيًّا عَلَى مَنْ وِلَاةٌ فِيمَا وِلَاةٌ فِيهِ ^۸.

اما غیر از رسول خدا و جانشینانش بدون تردید اصل بر این است که کسی بر کسی ولایت ندارد مگر کسی که خدا و رسولش و یا یکی از اوصیای او وی را بر کسی در رابطه با کاری ولایت داده باشد در این صورت او در محدوده همان کار بر آن شخص حق ولایت پیدا خواهد کرد.

ماوردی می‌گوید:

وَالْإِمَامَةُ تَتَعَقَّدُ مِنْ وَجْهَيْنِ: أَحَدُهُمَا بِاخْتِيَارِ أَهْلِ الْحَلِّ وَالْعَقْدِ وَالثَّانِي بِعَهْدِ الْإِمَامِ مِنْ قَبْلُ ^۹.

امامت از دو راه ثابت می‌شود: یکی انتخاب اهل عقد و حل (خبرگان و اهل نظر در مسائل) و دیگری تعیین امام قبلی.

و ابی یعلی نیز عین سخن ماوردی را در کتابش آورده ^{۱۰} و افزوده است:

وَيَجُوزُ لِلْإِمَامِ أَنْ يَعْهَدَ إِلَى إِمَامٍ بَعْدَهُ وَلَا يَحْتَاجُ فِي ذَلِكَ إِلَى شَهَادَةِ أَهْلِ الْحَلِّ وَالْعَقْدِ ^{۱۱}.

امام می‌تواند کسی را برای پس از خود به امامت برگزیند؛ بدون اینکه به شهادت اهل حل و عقد نیاز داشته باشد.

ابن قدامه نیز در کتاب خود چنین می‌نویسد:

وَفِي مَعْنَاهُ مَنْ تَثَبَّتْ إِمَامَتُهُ بِعَهْدِ النَّبِيِّ (ص) أَوْ بِعَهْدِ إِمَامٍ قَبْلَهُ إِلَيْهِ... ^{۱۲}.

۸ - عوائد الايام، ص ۱۸۵.

۹ - احكام السلطانية، ما وردی، ص ۶.

۱۰ - احكام السلطانية، ابی یعلی، ص ۲۳.

۱۱ - همان، ص ۲۵.

۱۲ - المغنی، ابن قدامه حنبلی، ج ۱۰، ص ۵۲ و نیز الفقه علی المذاهب الاربعه، ج ۵، ص ۴۱۷ (مبحث شروط الامامه)

و بدین معنی است (خروج بر وی حرام است) امامت کسی که به انتصاب پیامبر و یا امام پیش از خود ثابت شده باشد.

*۳- برخی دیگر از علمای عامه نیز بر این عقیده اند که از راه قهر و غلبه نیز حکومت و حاکمیت يك حاکم، مشروعیت پیدا می کند. پس اگر شخصی (هر چند واجد شرایط رهبری نباشد) از راه قهر و غلبه حکومت جامعه را در دست بگیرد کسی حق مخالفت با او را ندارد چنانکه قاضی ابی یعلی در این باره نقل می کند:

وَرَوَى عَنْهُ (أَي عَنْ أَحْمَدَ) مَا دَلَّ عَلَى أَنَّهَا تَثْبُتُ بِالْقَهْرِ وَالْغَلْبَةِ وَلَا تَفْتَقِرُ إِلَى الْعَقْدِ فَقَالَ فِي رِوَايَةِ عَبْدِ سُبَيْحِ بْنِ مَالِكِ الْعَطَّارِ وَمَنْ غَلَبَ عَلَيْهِمُ بِالسَّيْفِ حَتَّى صَارَ خَلِيفَةً وَسُمِّيَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فَلَا يَحِلُّ لِأَحَدٍ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ أَنْ يَبِيَّتَ وَلَا يَرَاهُ إِمَامًا بَرًّا كَانَ أَوْ فَاجِرًا وَقَالَ أَيْضًا فِي رِوَايَةِ أَبِي الْحَرِثِ فِي الْإِمَامِ يَخْرُجُ عَلَيْهِ مَنْ يَطْلُبُ الْمَلِكَ فَيَكُونُ مَعَ هَذَا قَوْمٌ وَمَعَ هَذَا قَوْمٌ، تَكُونُ الْجُمُعَةُ مَعَ مَنْ غَلَبَ وَاحْتَجَّ بِأَنَّ ابْنَ عُمَرَ صَلَّى بِأَهْلِ الْمَدِينَةِ فِي زَمَنِ الْحَرَّةِ وَقَالَ: نَحْنُ مَعَ مَنْ غَلَبَ^{۱۳}.

وازاو (احمد بن حنبل) روایت شده که (مشروعیت) امامت با قهر و غلبه نیز ثابت می شود و نیاز به تعیین اهل حل و عقد نیست. عبدوس بن مالک العطار از او روایت می کند: کسی که به زور شمشیر بر مردم چیره شده و خود را خلیفه و امیر المؤمنین نامیده باشد برای کسانی که به خدا و روز قیامت ایمان آورده اند حلال نیست شب را به روز بیاورند مگر اینکه او را بر خود امام بدانند، اعم از اینکه این امام متقی باشد یا فاجر و نیز در روایت ابن الحرث گفته: اگر کسی که هوای حکومت در سر دارد از اطاعت امام سرپیچی نموده و وعده ای را به دور خود جمع کند در این صورت نماز جمعه را باید فرد غالب اقامه کند و دلیل او بر این قول آن است که ابن عمر در روز حره با اهل مدینه نماز خواند و گفت ما پیرو کسی هستیم که غلبه با اوست.

و نیز ابن قدامه در کتاب مغنی می نویسد:

وَلَوْ خَرَجَ رَجُلٌ عَلَى الْإِمَامِ فَقَهَرَهُ وَغَلَبَ النَّاسَ بِسَيْفِهِ حَتَّى أَقْرَأُوا لَهُ وَأَذَعْنَا بِطَاعَتِهِ وَتَسَابَعُوهُ صَارَ إِمَامًا يَحْرُمُ قِتَالُهُ وَالْخُرُوجُ عَلَيْهِ فَإِنَّ عَبْدَ الْمَلِكِ بْنَ مَرْوَانَ خَرَجَ عَلَى ابْنِ الزُّبَيْرِ فَقَتَلَهُ وَاسْتَوْلَى عَلَى الْبِلَادِ وَأَهْلِهَا حَتَّى بَأْيَعُوهُ طَوْعًا وَكَرْهًا فَصَارَ إِمَامًا يَحْرُمُ الْخُرُوجُ

.....
۱۳- احکام السلطانية، ابی یعلی، ص ۲۳.

عَلَيْهِ... ١٤ .

اگر کسی بر امام خروج کرد و او را شکست داد و به زور شمشیر بر مردم چیره شد به طوری که مردم پیروی از او را به گردن نهادند و از او اطاعت نمودند، مقام امامت از آن او خواهد بود و جنگ و قیام علیه وی حرام است زیرا عبدالملک بن مروان بر ابن زبیر خروج کرد و او را کشت و بر کشور اسلامی و مردم تسلط پیدا نمود و مردم به دلخواه و یا اکراه با او بیعت کردند و بدین ترتیب امامی شد که خروج بر وی حرام گردید!

«نووی»، یکی از بزرگان شافعی می گوید:

تَنْعَقِدُ الْإِمَامَةَ ... بِاسْتِخْلَافِ الْإِمَامِ فَلَوْ جَعَلَ الْأَمْرَ سُورِي بَيْنَ جَمْعٍ فَكَاسَتْخْلَافٍ
فَيَرْتَضُونَ أَحَدَهُمْ وَيَسْتَيْلِئُ جَامِعِ الشُّرُوطِ وَكَذَا فَاسِقٍ وَجَاهِلٍ فِي الْأَصَحِّ ... ١٥ .

امامت به وسیله نصب امام قبلی بر شخص ثابت می شود و اگر امام قبلی، امامت را به جمعی واگذار کند و آنها هم يك نفر را از بین خود انتخاب کنند مثل آن است که کسی را به امامت پس از خود تعیین کرده است و همچنین با چیره شدن شخص جامع شرایط بر مملکت، امامت بر او ثابت می شود و بنا بر قول صحیح با استیلاي فاسق و جاهل بر کشور نیز امامت او ثابت می گردد.

* ٤- برخی از متفکران اسلامی دیدگاه دیگری را در این باره ارائه داده و معتقدند

که حق حاکمیت از آن توده مردم بوده و امت، سرچشمه قدرت است پس مردم با هر کسی بیعت کردند و او را حاکم اسلامی معرفی نمودند و حق حکومت و رهبری جامعه را به عهده خواهد داشت و همگان ملزم به اطاعت از او خواهند بود چنانکه از اطلاق آیه وَأَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ^{١٦} نیز چنین مطلبی را استفاده کرده اند. ابن قدامه حنبلی در این باره می گوید:

... وَجُمَلَةُ الْأَمْرِ: أَنْ مَنِ اتَّفَقَ الْمُسْلِمُونَ عَلَى إِمَامَتِهِ ثَبَتَ إِمَامَتُهُ وَوَجِبَتْ مَعُونَتُهُ^{١٧} .

خلاصه کلام اینکه: امامت کسی که مسلمانان بر امامت و پیروی از او اتفاق نظر داشته باشند

ثابت و یاری او واجب می شود.

.....

١٤- المغنی، ج ١٠، ص ٥٢.

١٥- المنهاج، ص ٥١٨ (کتاب البغاة) و رک. الفقه الاسلامی وادلته، ج ٦، ص ٦٨٢.

١٦- سوره شوری (٤٢): ٣٨، و کارشان بر پایه مشورت با یکدیگر است.

١٧- المغنی، ج ١٠، ص ٥٢.

*۵- بعضی از فقیهان عصر حاضر، تلاش کرده‌اند تا بین دیدگاه دوم و چهارم به گونه‌ای جمع و سازش ایجاد کنند و در نتیجه نظریه خاصی ارائه داده‌اند مبنی بر اینکه می‌توان بین این دو دیدگاه به صورت طولی جمع کرد، یعنی در مرحله نخست بگوییم امامت و رهبری از ناحیه خداوند منعقد می‌شود و این در صورتی است که از ناحیه خداوند نصّ خاصی در این مورد برسد - هما نظر که در مورد امامت ائمه هدا - علیهم السلام - چنین رخ داده است - ولی اگر خداوند فرد یا افراد خاصی را برای امر رهبری تعیین نکرده باشد - که به احتمال قوی ولایت عامه فقها در عصر غیبت می‌تواند از مصادیق آن باشد - ولایت فرد از طریق انتخاب امت و مردم، مشروعیت و اعتبار پیدا می‌کند البته مردم نمی‌توانند هر کسی را انتخاب کنند بلکه باید کسانی را در نظر بگیرند که دارای شرایط و ویژگیهای خاصی باشند.

*۶- به نظر ما نوع دیگری در جمع بین دو دیدگاه دوم و چهارم می‌توان ارائه داد که این جمع از مبنای خاصی در قول مشروعیت حاکم و دولت اسلامی و تفکیک بین اصل مشروعیت و اصل مقبولیت، سرچشمه می‌گیرد. اگر عموم فقهای ما در مورد ولایت و رهبری پیامبر اکرم (ص) و ائمه هدا مه‌دیین و دنبال آن ولایت عامه فقها، حکم به نصب الهی و عدم دخالت مردم در امر رهبری می‌کنند، این فکر بر خاسته از اصل مشروعیت است یعنی آنها معتقدند که مشروعیت و قانونیت هر قانون و نیز مشروعیت هر حاکم اسلامی تنها از ناحیه خداوند حاصل می‌شود و این خداوند است که حق تقنین و تعیین حاکم و رهبری جامعه را دارد و مشروعیت هر حاکم و یا نفی آن تنها در دست خداوند است و کسی حق ندارد حاکمانی را که خداوند برای مردم تعیین کرده است، رد کند، اعم از آنکه این تعیین بالخصوص - با واسطه یا بی واسطه - باشد، نظیر تعیین پیامبران و ائمه (ع) و یا آنکه به طور عموم و یا عنوان کلی - آن هم با واسطه - مطرح شده باشد نظیر ولایت عمومی و عامه فقها در عصر غیبت کبری.

در نتیجه اگر همه مردم، حاکمیت و رهبری حاکمان انتخاب شده از ناحیه خداوند را نفی کنند به هیچ وجه حق حکومت و رهبری از آنها سلب نمی‌شود و مشروعیت حکومت آنها ثابت خواهد بود و نیز بر عکس اگر همه مردم افرادی را به عنوان رهبر

انتخاب کنند در حالی که بشخصه و یا به طور عام، با واسطه و یا بدون واسطه از ناحیه خداوند تعیین و انتخاب نشده باشند، حق حکومت و رهبری پیدا نمی کنند.

بنا بر این مشروعیت و یا نفی مشروعیت هر حاکم - مانند امور تقنینی - تنها در اختیار خداوند است چنانکه از اطلاق این آیات می توان استفاده کرد:

إِنَّ الْحُكْمَ لِلَّهِ ۱۸؛ وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ؛ ۱۹؛ أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ ۲۰؛ وَإِذِ ابْتَلَى إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا، قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ ۲۱.

از تحلیل فوق بدست می آید که مردم و شورای مردمی و بیعت آنان با فردی به هیچ وجه در امر مشروعیت وی نقشی ندارند ولی این بدان معنی نیست که در امر رهبری هیچ نقشی نداشته باشند، مهمترین نقشی که مردم می توانند در این امر داشته باشند، مسئله مقبولیت و پذیرش عامه است زیرا حاکمیت حاکم اسلامی در صورتی می تواند به ثمر رسیده و فعلیت پیدا کند که مردم با او همراه باشند و در واقع، حاکم، قدرت خویش را از ناحیه مردم گرفته و می تواند ولایت و رهبری خویش را که از سوی خداوند قانونیت و مشروعیت پیدا کرده به فعلیت برساند، چنانکه در «دراسات فی ولایة الفقیه» چنین می خوانید:

الثَّالِثَةُ: الْوَلَايَةُ وَالسُّلْطَةُ الْفِعْلِيَّةُ الْحَاصِلَةُ بِمُبَايَعَةِ النَّاسِ وَتَسْلِيمِ السُّلْطَةِ وَالْقُوَّةِ لَهُ فِعْلًا مِثْلَ مَا حَصَلَ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (ع) بَعْدَ عُثْمَانَ بِالْبَيْعَةِ لَهُ... ۲۲.

نوع سوم: ولایت و سلطه بالفعل است که به وسیله بیعت مردم و تسلیم قوای نظامی کشور بر کسی حاصل می شود چنانکه پس از عثمان به وسیله بیعت مردم با امیرالمؤمنین (ع) حاصل شد. و در جای دیگر از همان کتاب می خوانیم:

.....
۱۸- سوره انعام (۶): ۵۷.

۱۹- سوره مائده (۵): ۴۴، و هر که بر وفق آیاتی که خدا نازل کرده است حکم نکند کافر است.

۲۰- سوره نساء (۴): ۵۹، از خدا اطاعت کنید و از رسول و اولوالامر خویش فرمان برید.

۲۱- سوره بقره (۲): ۱۲۴، و پروردگار ابراهیم او را به کاری چند بیازمود و ابراهیم کارها را به تمامی انجام رسانید خدا گفت: من تو را پیشوای مردم گردانیدم. گفت: فرزندانم را هم؟ گفت: پیمان من ستمکاران را در برنگیرد.

۲۲- دراسات فی ولایة الفقیه، ج ۱، ص ۷۸.

مرتبه سوم ولایت، عینیت و تحقق خارجی آن است به لحاظ تحقق یافتن آثار آن در خارج به طوریکه والی با قوای خودش بر مردم تسلط پیدا کرده و مردم نیز از او فرمان می‌برند اعم از اینکه این پیروی به دلخواه باشد یا به اکراه و عینیت ولایت به دو صورت انجام می‌شود:

۱- به خاطر تسلط بر مردم و اعمال ریاست و بهره‌گیری از آنها - برای رسیدن به حکومت - تلاش می‌کنند.

۲- آن را امانتی از جانب خدا و مردم در دست حاکم بدانیم که این نوع، همواره مسئولیت و تکلیف را به دنبال دارد و اولیاء الله به ولایت و سلطنت از همین دیدگاه نگاه می‌کنند چنانکه در نامه امیر المؤمنین (ع) به اشعث بن قیس - عامل خود در آذربایجان - می‌خوانیم: کاری که به عهده توست، طعمه تو نیست بلکه بر گردنت امانتی است^{۲۳}.

بنابراین شورای مردمی و یا خبرگان و اهل حلّ و عقد، تنها در مقبولیت و به ثمر رساندن و فعلیت یافتن حکومت و حاکمیت يك حاکم واقعی نقش دارند نه در اصل مشروعیت آن، البته این سخن مبتنی بر این اصل است که فقها به نصب عام از سوی ائمه (ع) به عنوان اولیای امور جامعه، معرفی شده‌اند که با انتخاب مردم، ولایت عامه یکی از فقها به مرحله فعلیت می‌رسد و به نظر ما حقّ هم همین است، چرا که ادله مختلفی بر اثبات ولایت فقیه وجود دارد که تفصیل آن به محل خود موکول می‌شود ولی اگر معتقد شدیم که دلیلی بر ثبوت ولایت فقیه نداریم به ناچار باید بگوییم که شارع مقدس اسلام اختیار امر حکومت و رهبری را به عهده خود مردم گذارده چرا که اهمال در امر رهبری جامعه از سوی شارع مقدس، معقول نیست پس آن را واگذار به مردم کرده تا مردم مطابق معیارها و ضوابطی که شارع مقدس و عقل سلیم قرار داده، افرادی را تعیین کنند که در این صورت، مشروعیت حاکم اسلامی - بر حسب فرض - همچون مقبولیت آن از ناحیه خود مردم حاصل می‌شود^{۲۴}. البته ما معتقدیم که حتی ولایت فقها و محدوده آن نیز از ناحیه

۲۳- همان، ص ۷۹.

۲۴- برای تفصیل، رک: مأخذ پیشین، ص ۴۹۳ به بعد.

شرع مقدس تعیین شده و مشروعیت آن هیچگاه در دست مردم نیست ولی این بدان معنی نیست که مردم در امر حکومت هیچ نقشی نداشته باشند چرا که مردم در قبال رهبری و حاکمیت حاکم اسلامی اختیاراتی دارند که ذیلاً به مهمترین آنها به طور فشرده اشاره می‌کنیم:

۱- حق مشاوره: بر اساس حکم عقل و روایات مربوط، بر ولی امر لازم است که با خبرگان و متخصصان امور اداره جامعه و حکومت مشاوره کند، وقتی خداوند پیامبر را ملزم به مشاوره می‌کند و می‌فرماید: *وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ* نسبت به دیگران بیشتر احساس نیاز می‌شود، درست است که پیامبر خود شخصاً چندان نیازی به مشاوره نداشت ولی گاه مصالح خاص جامعه ایجاب می‌کرد که مشاوره انجام شود به طوری که ممکن است مشاوره، خود نیز موضوعیت داشته باشد.

۲- بیعت جهت تثبیت عنصر مقبولیت: بر مردم لازم است که با رهبر واقعیشان به نوعی بیعت کنند تا عنصر مقبولیت اجتماعی را برای رهبر تثبیت کنند چرا که در سایه بیعت، مردم ملتزم به حفظ حکومت و اطاعت از رهبری و همکاری با او خواهند بود و نیز حاکم اسلامی با پشتوانه مردم، بهتر می‌تواند به امر حکومت بپردازد و لذا هرگاه مردم در حد لازم به پیامبران نمی‌پیوستند، آنان موفق به تشکیل حکومت نمی‌شدند، نظیر حضرت نوح، لوط و دیگر پیامبران.

و پیامبر اکرم نیز تا وقتی که در مکه بود و هنوز شرایط اجتماعی و فرهنگی برای تشکیل حکومت مساعد نشده بود، حکومتی تشکیل نداد ولی پس از هجرت به مدینه به خاطر فراهم بودن زمینه تشکیل حکومت به این مهم پرداخت و در میان جامعه متشکل و متحد و موحد، نظام حکومتی را پیاده کرد و حضرت علی - ع - نیز آنگاه که مردم گرد او جمع شده و پذیرای خلافتش گردیدند حکومت اسلامی تشکیل داد.

در خطبه زیر حضرت علی - ع - به این موضوع تصریح فرموده است:

أَمَّا وَالَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ وَبَرَأَ النَّسَمَةَ لَوْلَا حُضُورُ الْحَاضِرِ وَقِيَامُ الْحُجَّةِ بِوُجُودِ النَّاصِرِ
وَمَا أَخَذَ اللَّهُ عَلَى الْعُلَمَاءِ الْأَيْقَارُ عَلَى كَفَّةِ ظَالِمٍ وَلَا سَفْبِ مَظْلُومٍ لَا لَقِيَتْ حَبْلَهَا عَلَى

سوگند به خدایی که دانه را شکافت و جان را آفرید، اگر این بیعت کنندگان نبودند و یاران حجت بر من تمام نمی نمودند، و خدا از علما پیمان نگرفته بود که بر پرخوری ظالمان و گرسنگی مظلومان بی تفاوت نباشند، رشته این کار را از دست می گذاشتم.

پس از حضرت علی - ع - نیز چون ائمه معصومین - ع - یاورانی فداکار به تعداد کافی نداشتند نمی توانستند حکومت تشکیل بدهند. البته در انقلاب بزرگ اسلامی ایران نیز از رموز بزرگ پیروزی و تداوم آن، مردمی بودن و حضور دائمی مردم در صحنه های مختلف بوده و پیوسته رهبر را حلمان - قده - به این نکته اشاره کرده اند. بنابراین هر چند مردم در اصل مشروعیت حاکمیت حاکم و رهبر، نقشی ندارند ولی در به ثمر رساندن حکومت و تحقق و فعلیت یافتن آن، نقش مهم و قابل توجهی دارند، در نتیجه امامت خاصه و رهبری عامه جامعه همانند نبوت و رسالت باید در نهایت به خداوند منتهی شود و مردم در عزل و نصب آن هیچ نقشی ندارند و به همین جهت است که پیامبر اکرم و ائمه - ع - و نیز فقهای جامع الشرایط، ولی امر و حاکم بر جامعه می باشند خواه مردم بپذیرند و خواه قبول نداشته باشند و نیز حاکمان نالایق، حق رهبری نداشته و ندارند هر چند مردم آنها را انتخاب کرده باشند.

امام هشتم - ع - در ضمن بیان جالبی در این زمینه می فرماید:
 إِنَّ الْإِمَامَةَ أَجَلٌ قَدْرًا وَأَعْظَمُ شَأْنًا وَأَعْلَى مَكَانًا وَأَمْنَعُ جَانِبًا وَأَبْعَدُ غَوْرًا مِنْ أَنْ يَبْلُغَهَا
 النَّاسُ بِعُقُولِهِمْ أَوْ يَنْأَلُوهَا بِأَرَانِهِمْ أَوْ يُقِيمُوا إِمَامًا بِاخْتِيَارِهِمْ ۲۴ .

همانا امامت قدرش والاتر و شأنش بزرگتر و منزلتش عالیتز و مکانش منیعتر و عمقش ژرفتر از آن است که مردم با عقل خود به آن برسند یا با آرایش آن را دریابند و یا با انتخاب خود امامی نصب کنند. البته ممکن است مقصود از امامت که در صدر حدیث آمده، امامت معصوم باشد ولی به قرینه ذیل (أَوْ يُقِيمُوا إِمَامًا بِاخْتِيَارِهِمْ) به احتمال قوی ممکن است مقصود جنبه رهبری و زعامت و حکومت امام بر جامعه باشد نه جهات معنوی دیگر زیرا حضرت در ذیل حدیث عنصر اختیار و انتخاب و آرای مردم را در امر یقینی رهبری نفی می کنند و می فرمایند که مردم در انتخاب امام نقشی نداشته و در حقیقت مشروعیت و اعتبار امر

.....

۲۵- نهج البلاغه. خطبه سوم.

۲۶- اصول کافی، ج ۱، ص ۱۹۱؛ معانی الاخبار، ص ۹۶.

رهبری به دست مردم نیست و روشن است که مردم اگر بخواهند حاکمی را انتخاب کنند به این عنوان است که رهبری سیاسی جامعه و اداره امور کشور به عهده او باشد نه به عناوین دیگر. از این بیان حضرت نیز استفاده می‌شود که مقام رهبری جامعه و تعیین آن به عهده مردم نیست.

تا کنون این مطلب روشن شد که لزوم بیعت مردم با حاکم اسلامی جهت ایجاد مشروعیت برای حاکم اسلامی نیست؛ چنانکه بعضی این گونه پنداشته و گفته‌اند بیعت در اسلام نظیر رأی دادن و شرکت در انتخابات در نظامهای غربی است! بلکه بیعت خود نوعی پیمان وفاداری و اطاعت مردم از رهبر است و یا در برخی از موارد، نوعی تجدید پیمان و رأی اعتماد به حکومتی است که بر سرکار است. پس بیعت تنها در به قدرت رساندن و فعلیت بخشیدن حاکمیت حاکم اسلامی است.

۳- نقش دیگری که مردم می‌توانند در امر حکومت داشته باشند این است که در صورت تعدد فقهای جامع الشرایط، مردم حق تعیین و انتخاب در به قدرت رساندن یکی از ایشان را دارند و بر همین اساس است که شیاع خود می‌تواند در اولویت یافتن یک فقیه خاص، نقش مؤثری داشته باشد. مرحوم شهید صدر در این باره می‌نویسد:

.. فِي حَالَةِ تَعَدُّدِ الْمَرْجِعِيَّاتِ الْمُتَكَافِئَةِ مِنْ نَاحِيَةِ الشُّرُوطِ الْمُتَقَدِّمَةِ يَعُودُ إِلَى الْأُمَّةِ أَمْرُ التَّعْيِينِ مِنْ خِلَالِ اسْتِفْتَاءِ شَعْبِيٍّ عَامٍّ^{۲۷}.

با وجود مراجع متعددی که از نظر شروط مذکور با هم برابرند امر تعیین ولی فقیه به وسیله همه بررسی عمومی به عهده مردم گذاشته می‌شود.



.....
۲۷- لمحة فقهیه، ص ۲۵ - ۲۹.